



Global Storybooks

globalstorybooks.net

گلوبل سٹوری بکس / Children of wax

✎ Southern African Folktales

✉ Wiehan de Jager

✉ Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e

e Danesh Library) (prs)



This work is licensed under a Creative Commons

[Attribution 3.0 International License.](https://creativecommons.org/licenses/by/3.0)

<https://creativecommons.org/licenses/by/3.0>



گلوبل سٹوری بکس

Children of wax



✎ Southern African Folktales

✉ Wiehan de Jager

✉ Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e

Danesh Library)

|| 2

🗨️ / English (en)



بود و نبود خانواده‌ای بودند که شاد زنده‌گی می‌گردند

...

Once upon a time, there lived a happy family.

They never fought with each other.
They helped their parents at home and
in the fields.

...

آن‌ها هیچ‌وقت با هم جنگ نمی‌کردند. آن‌ها در خانه و
زمین‌های دهقانان به پدر و مادرشان کمک می‌کردند.





وَلِي أَن هَآ إِجَازَهِي نَزْدِيكَ شِدَن بَه أَتَش رَا نَدَاشْتَنَد

...

But they were not allowed to go near a fire.

And as the sun rose, he flew away
singing into the morning light.

...

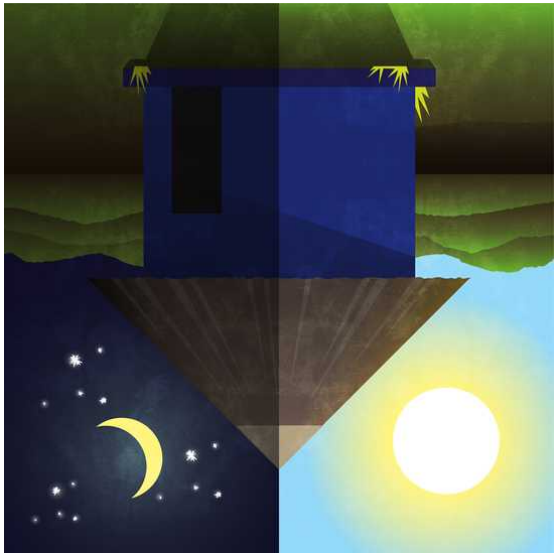
آواز مَجنونِ بونودنِ هَمینِ طَورِ کِه آوازِ
وَقیعی کِه اَقتابِ طَولُوحِ کَرَد، بَرِ اَنزِ اَیْشِ اَنِ هَمینِ طَورِ کِه
مَی جَوانِد، بَه دَورِ نَستِ هَ پَرِ اَوازِ کَرَد.



They had to do all their work during the
night. Because they were made of wax!

...

اَن هَ مَجنونِ بونودنِ کِه یَهرِ کَرَمِ یَهرِ کَرَمِ جَوَدِ رَا دَرِ طَولِ
نَیوَد. چُونِ بَنَدِنِ شَانِ اَنِ اَزِ مَومِ مَدِ جَنبِه شَدِه
سَکَبِ اَنجَامِ دَهَنَد. چُونِ بَنَدِنِ شَانِ اَنِ اَزِ مَومِ مَدِ جَنبِه شَدِه





اما یکی از پسرها آرزو داشت که در زیر نور آفتاب
بیرون برود.

...

But one of the boys longed to go out in
the sunlight.



آن‌ها برادرشان را که به شکل پرنده در آمده بود را بالای
یک کوه بلند بردند.

...

They took their bird brother up to a
high mountain.

But they made a plan. They shaped the lump of melted wax into a bird.

...

ولی آن‌ها فکر داشتند. آن‌ها گلوله‌ی ذوب شده‌ی موم را به شکلی یک پرنده در آورند.



One day the longing was too strong. His brothers warned him...

...

هشدار دادند که بیرون نروند. یک روز، او دیگر نتوانست طاقت کند. برادرانش به او





آما ديگر خيلى دير شده بود! او در آفتاب سوزان
ذوب شد.

...

But it was too late! He melted in the hot
sun.



كودكان مومى خيلى ناراحت شدند كه دیدند برادرشان
در جلوي چشمن شان ذوب شد.

...

The wax children were so sad to see
their brother melting away.